

هو العليم

بررسی حدیث سعه (۲)

سلسله دروس خارج اصول فقه - برائت - جلسه

دویست و سیزدهم

استاد

آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی

قدس الله سرّه

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

تا آنجایی که من راجع به این روایت تحقیق کردم

اثری در کتب خاصه با این لفظ ندیدم؛ **«النَّاسُ فِي**

سَعَةٍ مَا لَا يَعْلَمُونَ» اگر شما دیدید بیاورید چون

من به دنبالش می‌گردم حتی در همین فهرست بحار

نگاه کردم چندتا روایت بود اما می‌خواستم عین

حدیث را بینم و مشتقاتش را بینم که در این زمینه

هست. در نوشته‌های قبلی هم که از سابق داشتم لفظ

«النَّاسُ فِي سَعَةٍ مَا لَا يَعْلَمُونَ» را ندیدم.

علی‌آی‌حال بحث فعلاً ادامه دارد و ختم نمی‌شود.

ذکر روایاتی در باب تعادل و تراجیح

یکی راجع به روایاتی که در این زمینه از عامّه

هست با اینکه من خودم نرم‌افزارش را هم دارم ولی

اصلاً حوصله رفتن و مراجعه به سی‌دی و کامپیوتر

و اینها را ندارم یعنی اصلاً مجالش را ندارم. حالا

راجع به عامه شما تحقیق کنید.

ظاهراً مرحوم آشتیانی یا شخص دیگری من

دیدم که گفته بود این حدیث از عامه است منتها یا یک سعه مما دارد حالا شما در منابع شیعه راجع به همین روایت و مشتقاتش تفحص بکنید^۱ علی‌ای حال ببینید به این لفظ یا مشابه این لفظ وارد شده است؟ قطعاً راجع به شیعه این لفظ یک روایت از روایتی است که البته این روایت در بحث تعادل و تراجیح معمولاً محل استفاده قرار می‌گیرد حالا ما در اینجا آوردیم.^۲

روایت اول:

ما روی عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ عَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَالَ قُلْتُ لَهُ: يَجِئُنَا الْأَحَادِيثُ عَنْكُمْ مُخْتَلِفَةً. قَالَ: «مَا جَاءَكَ عَنَّا فَأَعْرِضْهُ عَلَيَّ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ أَحَادِيثُنَا فَإِنْ كَانَ يُشَبِّهُهُمَا فَهُوَ مِنَّا وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ يُشَبِّهُهُمَا فَلَيْسَ مِنَّا.»

^۱ . عوالی اللثالی، ج ۱ ، ص ۴۲۴؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۸، ص ۲؛ سفینه البحار، ج ۱، ص ۹۸.

^۲ . شرح فقراتی از دعای أبو حمزه ثمالی، ج ۲، ص ۱۷۴، تعلیقه ۳:

حدیث «سعه و گشایش» در مجامع روایی به چند صورت آمده است:

در عوالی اللثالی العزیزیه، ج ۱، ص ۴۲۴ آمده است «و قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: **«إِنَّ النَّاسَ فِي سَعَةٍ مَا لَمْ يَعْلَمُوا»**» و در بسیاری از کتب اصولیون بدون اینکه سند حدیث را نقل کنند، به دو صورت دیگر نقل شده است:

یکی آنکه: «سعه» را تنوین داده و «ما» را ظرفیه مصدری قرار دهیم؛ در این صورت معنای آن حدیث چنین خواهد بود: «مردم مادامی که تکلیف خود را نمی‌دانند، در سعه و گشایش هستند.»

و دوّم آنکه: آن را تنوین ندهیم و «ما»ی بعد از آن را موصوله دانسته و به آن اضافه کنیم؛ در این صورت معنای این حدیث چنین خواهد بود: «مردم در مورد تکلیفی که آن را نمی‌دانند در گشایش هستند.»

و در الکافی، ج ۶، ص ۲۹۷ از امام صادق از امیرالمؤمنین علیهما السلام روایت می‌کند که حضرت فرمودند: **«... هُمْ فِي سَعَةٍ حَتَّى يَعْلَمُوا.»**

قُلْتُ: يَجِبُئُنَا الرَّجُلَانِ وَ كِلَاهُمَا ثِقَّةٌ بِحَدِيثَيْنِ مُخْتَلَفَيْنِ فَلَا نَعْلَمُ أَيُّهُمَا الْحَقُّ.
فَقَالَ: «إِذَا لَمْ تَعْلَمْ فَمَوْسَعٌ عَلَيْكَ بِأَيِّهِمَا أَخَذْتَ.»^۱

در اینجا «فَمَوْسَعٌ عَلَيْكَ» با «فِي سَعَةٍ» فرق

نمی‌کند. لحن روایت مفادش با «النَّاسُ فِي سَعَةٍ مَا

لَا يَعْلَمُونَ» یکی است، چرا؟ چون در «النَّاسُ فِي

سَعَةٍ مَا لَا يَعْلَمُونَ» دوران امر بین وجوب و اباحه

یا بین حرمت و اباحه است. در این روایت هم دوران

امر بین وجوب و اباحه یا حرمت و اباحه یا وجوب

و حرمت هست یعنی از نقطه نظر مفاد یکی هستند

گرچه اختلافی دارند که آن اختلاف را بعداً عرض

می‌کنیم. در اینجا دلیل بر وجوب دلیل تکلیفی هست

اما «النَّاسُ فِي سَعَةٍ مَا لَا يَعْلَمُونَ» اعمّ از آنجایی

است که دلیل بر تکلیف باشد یا دلیل بر تکلیف

نباشد، که آن وجه افتراقش است اما وجه اجتماعش

این است که «إِذَا لَمْ تَعْلَمْ فَمَوْسَعٌ عَلَيْكَ بِأَيِّهِمَا

۱. الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۵۷.

ترجمه: «از حسن بن جهم نقل شده که گفت: به حضرت رضا علیه السلام عرض کردم احادیث مختلفی از شما به دست ما می‌رسد [تکلیف ما چیست؟] فرمودند: آنچه از ما به شما می‌رسد را به کتاب خدا و احادیث ما عرضه کنید اگر شبیه آنها بود از ماست و اگر با آنها شباهت نداشت از ما نیست. راوی عرض کرد: دو مرد نزد ما می‌آیند که هر دو ثقة هستند و دو حدیث مختلف را نقل می‌کنند و ما نمی‌دانیم کدام حق است؟ حضرت فرمودند: وقتی که نمی‌دانی، در وسعت هستی و می‌توانی هر کدام را که خواستی اخذ کنی.» (محقق)

أَخَذْتُ « شما می خواهید به روایت اباحه اخذ بکنید
یا اگر می خواهید به روایت تحریم اخذ بکنید [فرقی
ندارد]. در اینجا یا به روایت وجوب اخذ بکن و از
باب احتیاط انجام بده یا به روایت اباحه اخذ کن و
انجام بده. این مفاد یکی است.

روایت دوم:

عن الحارث بن مغیره، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «إِذَا سَمِعْتَ مِنْ أَصْحَابِكَ
الْحَدِيثَ وَ كُلُّهُمْ ثِقَةٌ فَمَوْسَعٌ عَلَيْكَ حَتَّى تَرَى
الْقَائِمَ فَتَرُدَّهُ إِلَيْهِ»^۱.

این هم راجع به زمان غیبت حضرت است که در
اینجا می فرمایند که در صورت اختلاف حدیث و
عدم رجحان حدیث بر دیگری «**فَمَوْسَعٌ عَلَيْكَ**».
در صورتی که اختلاف باشد و ترجیح نباشد حضرت
می فرمایند: «**فَمَوْسَعٌ عَلَيْكَ**» اما اگر ترجیح باشد –
بحثش در ادله ترجیح می آید – در اینجا یکی مطلق
است و یکی مقید است که مطلق حمل بر مقید
می شود.

^۱. الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۵۷.

ترجمه: «نیز روایتی است از حارث بن مغیره از امام صادق علیه السلام که
فرمود: اگر از اصحاب حدیثی شنیدی و همه ایشان موثق بودند، در انتخاب
آنها مختاری تا زمانی که امام قائم علیه السلام را دریافته و آنها را بدو رد
کنی.» (محقق)

روایت سوم از کافی است:

و عن علي بن ابراهيم عن ابيه عن عثمان بن عيسى و الحسن بن محبوب جميعاً عن سماعه عن أبي عبد الله قال: سألته عن رجل اختلف عليه رجلان من أهل دينه في أمر كلاهما يرويه أحدهما يأمر بأخذه و الآخر ينهأ عنه كيف يصنع؟ قال: «يُرَجِّهُ حَتَّى يَلْقَى مَنْ يُخْبِرُهُ فَهُوَ فِي سَعَةٍ حَتَّى يَلْقَاهُ». و في رواية أخرى: «بِأَيِّهِمَا أَخَذْتَ مِنْ بَابِ التَّسْلِيمِ وَسَعَكَ»^۱

عرض کردم این روایات در بحث تعادل و

تراجیح هستند در اینجا می فرماید که «يُرَجِّهُ حَتَّى

يَلْقَى مَنْ يُخْبِرُهُ» این در اینجا باید به امرش ادامه

بدهد تا اینکه به کسی که منظور، امام علیه السلام

است برسد و حضرت را ملاقات بکند «هُوَ فِي

سَعَةٍ» و آن می تواند که ترک بکند یا می تواند انجام

بدهد فرقی نمی کند چون یکی از آن احادیث او را

امر به فعل و دیگری او را امر به ترک می کند.

روایت چهارم از محاسن است، این روایت را

مرحوم شیخ حر در وسائل در بحث طهارات آورده

است و در کافی هم آمده است ولی این روایت را من

۱. الکافی، ج ۱، کِتَابُ فَضْلِ الْعِلْمِ بَابُ اخْتِلَافِ الْحَدِيثِ، ص ۶۶، ح ۷.

ترجمه: «سماعه می گوید که از امام صادق علیه السلام پرسیدم که مردی است که دو نفر از هم مذهبانش در یک مسئله دینی به اختلاف نظر می دهند و هر کدام هم روایتی بر گفته خود دارند، یکی به کاری امرش می کند و دیگری از آن کار او را نهی می کند تکلیف این مرد چیست؟

فرمود: فهم حقیقت را عقب اندازد تا به امامی برسد که او را از واقع مطلب خبر دهد، تا زمانی که امام را ملاقات کند در کار خود مختار است و در روایت دیگر است که به هر کدام از دو روایت به حسب دستور عمل کنی برایت جائز است.» (محقق)

از بحار نقل می‌کنم که بحار سند را به محاسن برقی

می‌دهد:

أَنَّ عَلِيًّا سُئِلَ عَنْ سُفْرَةٍ وُجِدَتْ فِي الطَّرِيقِ مَطْرُوحَةً كَثِيرٌ لَحْمُهَا وَ خُبْزُهَا وَ جُبْنُهَا وَ بَيْضُهَا وَ فِيهَا سِكِّينٌ، فَقَالَ: «يَقُومُ مَا فِيهَا ثُمَّ يُؤْكَلُ لِأَنَّهُ يَفْسُدُ وَ لَيْسَ لَهُ بَقَاءٌ فَإِنْ جَاءَ طَالِبٌ لَهَا غَرَمُوا لَهُ الثَّمَنَ.»
قِيلَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ: لَا تُدْرِي سُفْرَةٌ مُسْلِمٍ أَوْ سُفْرَةٌ مَجُوسِيٍّ، فَقَالَ: «هُمْ فِي سَعَةٍ حَتَّى يَعْلَمُوا.»^۱

[می‌پرسند که] این سفره در یک جایی هست که

ما نمی‌دانیم برای مسلم است یا مجوس؟ ممکن

است که این لحم، لحم حیوانی باشد که به دست

مجوس سرش بریده شده باشد و حالا غیر مذکّی

باشد و چون لحم که اصل در لحم همان اصل عدم

تذکیه است و قاعده‌اش همین است ... حالا اگر

فرض کنید که در اینجا خبز بود شاید می‌توانستیم

بگوییم که مسئله تنجّز و عدم تنجّز در اینجا مطرح

باشد یا فرض کنید که از نظر سرقت و غصبیت در

۱. بحار الأنوار، ج ۶۲، أبواب الصيد و الذبائح و ما یحل و ما یحرم من الحيوان و غیره، باب جوامع ما یحل و ما یحرم من المأكولات و المشروبات و حکم المشتبه بالحرام و ما اضطرّوا إلیه، ص ۱۳۹، ح ۱۵؛ المحاسن، ج ۲، کتاب المآكل، باب نوادر فی الطعام، ص ۴۵۲، ح ۳۵۶؛ وسائل الشیعة، ج ۳، أبواب النجاسات و الأوانی و الجلود، باب طهارة ما یشتَرى من مُسلمٍ و من سوقِ المُسلمین و ...، ص ۴۹۳، ح ۱۱؛ الکافی، ج ۶، کتابُ الأطعمَةِ، بابُ نوادر، ص ۲۹۷، ح ۲.

ترجمه: «از علی علیه‌السلام پرسش شد از سفره‌ای که در راه افتاده و گوشت و نان و پنیر و تخم‌مرغ فراوان دارد و کاردی هم در آن هست فرمود: آنچه در آن هست قیمت شود و خورده شود چون تباه‌شدنی است و به‌جا نماند و اگر صاحبش آمد بهایش را تاوان دهند. گفتند: یا امیرالمؤمنین ندانند سفره از مسلمان است یا گبر؟ فرمود: در آزادی‌اند تا بدانند.» (محقق)

اینجا مورد شبهه قرار بگیرد ولی یا مثلاً جبن که در اینجا نجاستش با همان چیزهایی که از حیوانات و اینها می‌گیرند شاید آنجا شبهه باشد.

گرچه یک روایتی داریم که ولو اینکه میته باشد یا غیر مذکّی آنچه را که از بز برای جبن می‌گیرند، طاهر است چنین روایتی را من دیدم.^۱ حالا شما بروید نگاه کنید. علی‌ایّ حال چون در این سفره لحم هست این لحم طبق قاعدهٔ اوّلی غیر مذکّی می‌شود الاّ اینکه قاعدهٔ حکم غیر مذکّی است ولی صحبت در این است که این لحم نیست لحم مطبوخ است، در لحن مطبوخ حکم از آن چیز درمی‌آید. اگر شما یک لحمی را مطروح در شارع ببینید در بیابان ببینید، در اینجا همان حکم اصالت عدم تذکّیه جاری می‌شود اصل بعدی حاکم بر او همان اصل عدم تذکّیه است اما اگر یک غذایی را ببینید که لحم هست، در اینجا شما نمی‌توانید اصل عدم تذکّیه جاری کنید چون این ظهور دارد در اینکه این طبّاخ مسلمان است و تذکّیه و عدم تذکّیه در آن جاری

^۱ . المحاسن، ج ۲، ص ۴۹۵، با قدری اختلاف.

کرده است یعنی قبلاً حلال بوده است که برداشت و با آن طبح کرده است لذا در لحم مطبوخ اصلاً مورد از موارد اجرای اصل خارج می‌شود.

صحبت در جایی است که احتمال مجوس در آنجا می‌رفته است، از حضرت سؤال می‌کنند و رواتی که از ائمه سؤال می‌کنند بی‌جهت نمی‌پرسند بلکه مسئله مبتلابه بوده است.

فرض کنید اگر شما کنار همین بیابان بعد از قم ببینید یک سفره در کنار راه افتاده است و بعداً افراد رفته‌اند و همین‌طور سفره‌شان را رها کرده‌اند. آیا می‌آیید از مرجعتان سؤال کنید که این سفره، سفره مجوس یا نصرانی است؟! نه، می‌گویید که در قم کسی نصرانی یا مثلاً یهودی یا مجوس نیست که سؤال کنیم.

معلوم است در این مورد روایت محلی و جایی بوده است که اهل کتاب و مجوس و اینها بوده‌اند، مخصوصاً در آن زمان خیلی‌ها بودند اصلاً مسلمان نشده بودند وقتی که الآن ما در بعضی از این شهرها آن قدر یهودی می‌بینیم خب در زمان ائمه هم این طور

نبوده است که همه مسلمان باشند پس شبهه نجاست قوی است، در این روایت دارد سؤال می کند که لحم یا جبن که در آن سفره هست در اینجا ما چه کار کنیم؟! خب معلوم است شبهه و یک طرف قضیه، قضیه حرمت است، یک طرف قضیه، قضیه اباحه است، از آن طرف ما هم مضطر نیستیم؛ حالا اگر نخوریم، نخوردیم، طوری نمی شود. پس معلوم می شود با وجود اینکه ما مضطر به آن امر نیستیم درعین حال حضرت امر به خوردن می کنند. چرا؟! می گویند: چون فاسد می شود، مال خدا حرام می شود، چرا حرام شود؟! قیمت بکنید طالبش آمد قیمتش را به آن پردازید نیامد نیامد آن دیگر اشکال ندارد.

پس این روایت با توجه به فقه که از اینجا ما استفاده می کنیم و قرائن، این در اینجا به ما می رساند که در مورد دوران امر بین حرمت و حلیت، در آنجایی که قرینه نباشد اگر قرینه بود خب حضرت می گوید: این دلیل بر سوق مسلم است دیگر چرا نفرمودند: غلبه بر مسلم است، حضرت نفرمودند یا نگفتند که قرائن دلالت می کند که سفره سفره

مسلمان است. هیچ قرینه‌ای هم نیست می‌گوید: لعل اینکه برای مجوسی است با توجه به عدم قرینه و عدم اغلیت که راجع به قرائن و امارات بر حلیت مانند سوق و ید و امثال ذلک، با توجه به عدم این مطلب باز حضرت می‌فرمایند: «**الناسُ فی سعةٍ**»؛ «تا اینکه بداند» یعنی علم پیدا کنند که این مال برای مجوسی است و خب نباید خورد.

معلوم می‌شود که منظور حضرت این است که آن لحم برای مجوسی باشد ظاهراً اشکال دارد دیگر گرچه در آن بحثی که راجب به تذکیه و اینها بود یا اینکه مثلاً «**یعلموا**» را نزیم به حکم «**یعلموا**» را بزیم به شخص، اگر شخص را بشناسد و می‌تواند به دستش برساند یا در اینجا باید ببرند برسانند یا اینکه مثلاً نسبت به خصوص مورد یا از کلی خارجی قطعاً بدانند که این برای مجوس است خب آن غذایی که در آن لحم هست آن را نمی‌خورند اما بقیه را می‌خورند.

علی‌ایّ حال فعلاً بحث ما در سعه است آن بحث بعد که غایت است برای ما مطرح نیست. حالا که

دوران امر بین حرمت و اباحه است «**هُم فِي سَعَةٍ**»

یعنی می‌توانند اینها این جانب را بگیرند.

روایت پنجم که روایت نوادر راوندی است:

نَوَادِرُ الرَّاَوْنَدِيِّ، عَنْ عَبْدِ الْوَاحِدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الرَّوْيَانِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ التَّمِيمِيِّ عَنْ سَهْلِ بْنِ أَحْمَدَ الدَّبَّاجِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْأَشْعَثِ عَنْ مُوسَى بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ أَبِيهِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُوسَى عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: سُئِلَ عَلَىٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ سَفَرَةٍ وَجَدَتْ فِي الطَّرِيقِ فِيهَا لَحْمٌ كَثِيرٌ وَ خُبْزٌ كَثِيرٌ وَ بَيْضٌ وَ فِيهَا سَكِينٌ فَقَالَ: «**يَقُومُ مَا فِيهَا نَحْمٌ يُوَكِّلُ لِأَنَّهُ يَفْسُدُ فَإِذَا جَاءَ طَالِبُهَا عُرِمَ لَهُ.**»
فَقَالُوا لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَا نَعْلَمُ أَسَفَرَةً ذِمِّي هِيَ أَمْ مَجُوسِي. فَقَالَ: «**هُم فِي سَعَةٍ مِنْ أَكْلِهَا حَتَّى يَعْلَمُوا.**»^۱

یک دقتی در این روایت شده است اینجا را هم

لحاظ کنید، یک وقت ممکن است منظور این

شخص این باشد که می‌خواهد بگوید: ما نمی‌دانیم

اصلاً سفره ذمی است، مجوسی است، گبر است،

کافر است، یک وقتی با این بیان دارد بیان می‌کند که

خوردن از سفره اینها اشکال دارد مثلاً ذمی و یهودی

و مسلمان و اینها اشکال دارد، خب دیگر در اینجا

این مشمول همان حدیث قبلی می‌شود که حضرت

می‌فرمایند: «**هُم فِي سَعَةٍ حَتَّى يَعْلَمُوا**»؛ می‌توانند

بخورند تا اینکه بدانند این مثلاً سفره چه کسی بوده

است.

یک وقتی منظور از راوی که دارد سؤال می‌کند

۱. النوادر، راوندی، ج ۱، ص ۵۰؛ بحار الأنوار، ج ۶۲، أبواب الصيد و الذبائح و ما یحل و ما یحرم من الحيوان و غیره، باب جوامع ما یحل و ما یحرم من المأكولات و المشروبات و حكم المشتبه بالحرام و ما اضطروا إليه، ص ۱۴۰، ح ۱۶.

یهود و نصاریٰ را در قبال مجوس قرار می‌دهد با اینکه مجوس هم از اهل ذمه است ولی از نقطه نظر طهارت و نجاست دارد در اینجا به این مسئله توجه می‌کند؛

«لَا نَعْلَمُ أَسْفَرَةً ذِمِّيِّ هِيَ أَمْ مَجُوسِيٍّ» که اکل لحمش جایز باشد - اگر حالا مسلم باشد که بحثی نیست - ذمی و یهود و نصاریٰ، اگر یادتان باشد ما در بحث طهارت ذبح اهل کتاب گفتیم که یهود ذبحشان اشکال ندارد، و حتی نصاریٰ هم اگر اسم ببرند حتی اسم آب را ببرند باز اشکالی ندارد که طائفه‌ای هستند که می‌برند. اتفاقاً این هم از آن مسائلی است که خلاصه باید روی آن دقت بشود، حالا بعد از این عرضی بکنیم ببینیم که با این وضعمان چطور می‌توانیم اینها را جمع‌آوری بکنیم.

در اینجا به حضرت عرض می‌کند که «لَا نَعْلَمُ أَسْفَرَةً ذِمِّيِّ هِيَ أَمْ مَجُوسِيٍّ؛ ما نمی‌دانیم سفره ذمی است یا سفره مجوس است» بنابراین اگر سفره ذمی باشد لحمش اشکال ندارد. این روایت را هم ما آن موقع خواندیم یا مجوسی باشد که لحمش اشکال دارد. علی‌ای حال حضرت می‌فرماید که اگر

مجوسی هم بود: «هُم فِي سَعَةٍ مِنْ أَكْلِهَا حَتَّى يَعْلَمُوا»

تلمیذ: این مورد برای فتوای حضرت عالی دلیل می‌شود.

استاد: بله روایاتی که داریم که حضرت می‌فرماید: تا سه روز اطعام کنید به اهل مرزها و اهل حدود و اینها،^۱ یکی از شرایط ذمه را اطعام ثلاثه ایام قرار می‌دهند، در آنجا هم گفتیم که قطعاً در این اطعامشان گوشت هم هست؛ از یک طرف گوشت هست، از یک طرف نمی‌دانیم دستشان را به آن غذا می‌زنند، اینها همه دلالت بر طهارت لحم اینها می‌کند، این را هم عرض کردم که بعضی‌ها آن روایت را از اهل سنت نقل می‌کنند «النَّاسُ فِي سَعَةٍ مَا لَا يَعْلَمُونَ» علی‌ای حال ما در کتب خاصه روایاتی که این را تأکید بکنند داریم پس از نقطه نظر

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۷، أبواب ما یکتسب به، باب جواز النُّزولِ علی أهل الذِّمَّةِ و أهل الخراج ثلاثة أيامٍ و لا یُنزلُ علی المُسلمِ إلَّا بِإِذْنِهِ، ص ۲۲۲:

«عن مسعدة بن زياد عن جعفر عن أبيه عليهما السلام: "أن رسول الله صلى الله عليه وآله أمر بالنُّزولِ على أهل الذِّمَّةِ ثلاثة أيامٍ"» ترجمه: «از مسعدة بن زياد از امام جعفر صادق از پدرش علیهما السلام روایت است: "رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم امر به سه روز نزول و بر منزل اهل ذمه وارد شدن فرمود."» (محقق)

اصل انتساب روایت و صحت مفاد روایت، شکی وجود ندارد ولی خب موارد مختلفه فرق می کند.

گرچه بعضی ها روایت را در شبهات موضوعیه حمل کرده اند که شک است و نخواسته اند استفاده کلی کنند که ما آن را رد می کنیم و مطلب حتی نسبت به شبهات حکمیه هم در اینجا جاری است. خب این روایاتی بود که در این زمینه آمده اند.

تقریر اعتراض مرحوم آخوند به شیخ

انصاری در باب حدیث سعه

مرحوم آخوند نسبت به شیخ اعتراضی دارند؛ نظر مرحوم آخوند راجع به «**ما لا یعلمون**» این است که منظور از «**ما لا یعلمون**» حکم واقع مجهول است؛ چه وجوب چه حرمت پس «**الناسُ فی سعةٍ ما لا یعلمون**» چه اینکه «**ما**» را موصوله بگیریم یعنی **الناسُ فی سعةٍ الذی لا یعلمون** منظور ما باشد شبهات حکمیه و جوبیه و تحریمیة حکمیه و موضوعیه که چهار قسم از شبهات حکمیه را شامل می شود یا اینکه «**ما**» ظرفیه باشد که **مادام لا یعلمون** باشد و مصدریه، که باز در اینجا فرقی نمی کند در هر چهار مورد شبهه داخل در توسعه می شود. مرحوم

آخوند به وسیله حکم واقع مجهول، جواب اشکالی را که مرحوم شیخ انصاری بر این مستدلین به این روایت، بر حل و براءت جاری کردند، آن جواب اشکال مرحوم شیخ از ناحیه اخباریون را ایشان می خواهند بدهند.

مرحوم شیخ در رسائل در این روایت بحث مفصلی نمی کند فقط سه خط بیشتر بحث نمی کند و رد می شود و یک اشکال وارد می کند همان اشکالی را که نسبت به آیات ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْرًا﴾^۱ در آنجا بود یا فرض کنید که در روایت «**مَا حَجَبَ اللَّهُ عِلْمَهُ عَنِ الْعِبَادِ فَهُوَ مَوْضِعٌ عَنْهُمْ**»^۲.

نظر اخباریون در باب حدیث سعه

من حیث المجموع یک اشکال جدی که اخباریون بر اینها وارد می کنند این است که آنها می گویند: ادله احتیاط نسبت به ما علم آور است و حرفشان هم بی حساب نیست چون ادله احتیاط ادله مستفیض هستند و روایات مستفیض هستند که در عین حال آن

^۱ .سوره بقره (۲) آیه ۲۸۶. رساله بدیعه، ص ۳۱:

«خداوند جز به قدر ظرفیت و استطاعت افراد تکلیف نمی نماید.»

^۲ .التوحید، ج ۱، باب ۶۴: التعریف و البیان و الحجة و الهدایة، ص ۴۱۳.

روایات مؤید به حکم عقل هستند. نظر اخباریون نسبت به این روایات این است که می‌گویند: ادله احتیاط هم از نقطه نظر کمیت و هم از نقطه نظر کیفیت بر ادله‌ای که بر براءت و حلّ و امثال ذلک دلالت دارند ترجیح دارند و آن ادله موجب علم به وجوب احتیاط در شبهات حکمیه هستند، البته شبهات تحریمیه و هم شبهات وجوبیه را شامل می‌شود ولی آنها شبهات موضوعیه را از بحث براءت خارج می‌کنند. فلهذا این روایت می‌گوید که «**الناس فی سعة ما لا یعلمون؛** مردم در سعه هستند تا وقتی که علم نداشته باشند» خب ما علم داریم و علم خود را از ادله احتیاط به دست آوردیم ادله احتیاط برای ما علم آور هستند به اینکه ما باید نسبت به آن مورد شبهه تفحص کنیم پس **الناس لیس فی سعة بعد** به واسطه ادله احتیاط **الناس فی ضیق من التکلیف** این ماحصل اشکال مرحوم شیخ از طرف اخباریون است و مرحوم شیخ هم پاسخی به این اشکال نمی‌دهد و رد می‌شود و وارد روایت دیگر می‌شود.^۱

۱. فرائد الأصول، ج ۲، ص ۴۱.

مرحوم آخوند به واسطه اینکه منظور از «**ما**» را در اینجا حکم الله واقعی گرفته‌اند، در اینجا بین روایت سعه و بین ادله احتیاط تعارض انداخته‌اند؛ ایشان این طور می‌فرمایند که «**الناسُ فی سعة**» نسبت به حکم واقعی است پس حکم واقع مجهول منطبق^۲ علیه و مصداق «**ما لا یعلمون**» است و «**الناسُ فی سعة**». ادله احتیاط می‌گویند: **الناسُ فی ضیق** به نسبت به حکم واقعی مجهول پس این دو روایت در قبال هم قرار می‌گیرند و آن ادله احتیاط می‌گویند که اگر یک حکم واقع برای شما مجهول بود باید به واسطه احتیاط و توقف، رعایت جانب حکم واقعی را بکنید و **لَسْتُمْ فی سعةٍ و فی ضیقٍ**، «**الناسُ فی سعة**» در اینجا می‌گوید که اگر که یک حکم واقع برای شما مجهول بود «**الناسُ فی سعة**» می‌گوید: می‌توانید ترک بکنید و انجام ندهید پس بین این دو تعارض برقرار می‌شود.

اشکالی که اولاً بر این مسئله وارد می‌شود این است که این روایت که «**الناسُ فی سعة**» هست بر فرض تمامیتش بر کلام مرحوم آخوند به عنوان ادله برائت نمی‌تواند در اینجا بیاید بلکه در اینجا طبق

قاعده با ادله احتیاط تعارض می کند و هردو تساقط می کنند و ما باید سراغ ادله دیگر برویم یعنی دلیل دیگر. الا اینکه بگوییم: این به انضمام ادله دیگر من حیث المجموع بر ادله احتیاط بخواند غلبه کند اما خودش فی حد نفسه به عنوان یک دلیل مستقل نمی تواند مطرح باشد. این دلیل توسعه بود.

تأکد دلیل هنگام استفاضه

مطلب دوم اینکه این روایت «**الناس فی سعة**»

روایت واحد است اما ادله احتیاط مستفیض هستند و قطعاً دلیل وقتی که مستفیض بشود از نظر تأکد غلبه دارد و این ادله ای که در بحث تعادل و ترجیح داریم یکی از آنها کثرت روایاتی است که از امام برسند؛ این کثرت روایات دلالت می کنند بر اینکه مواردی که امام علیه السلام نسبت به آن موارد بیان مطلب کرده است قطعاً بیشتر از آن یک مورد واحدی بوده است که راجع به آن صحبت شده است و حضرت بیان کرده اند. همین طور کثرت روایات کثرت اسانید را نسبت به امام علیه السلام مطرح می کند که آن هم خودش موجب آکدیتش خواهد شد

و از این نقطه نظر می توانیم بگوییم که اخباریین ترجیح دارند یعنی ادله احتیاط در اینجا قطعاً بر روایت «الناسُ فی سعةٍ ما لا یعلمون» ترجیح دارند از نقطه نظر کثرت در روایت.

تلمیذ: آن زمان تعارض می اندازد که دایره هردو روایت وارد باشد و اگر دایره اندازه وجوب احتیاط را در این مورد خاص محدود بدانیم دیگر تعارضی با این دلیل عام ندارد.

استاد: نه قطعاً آن ادله احتیاط هم شامل شبهات حکمیه و همین طور شامل شبهات موضوعیه تحریمیه هستند قطعاً یک مورد را فقط خارج می کنند، شبهات وجوبیه که شبهات موضوعیه را فقط از آنها خارج می کنند ولی سایر موارد هست البته راجع به این موضوع بعضی ها صحبت کرده اند که خواسته اند این کار را انجام بدهند ولی این مسئله آنجا قطعاً نیست حداقل ما می توانیم بگوییم که در موارد مابه الاشتراک در آنجا نمی تواند دلیل باشد.

تلمیذ: آنجا مورد می شود دیگر.

اشکالاتی بر کلام مرحوم آخوند در مورد

حدیث سعه

ترجیح ادله احتیاط به واسطه کثرت بر

حدیث سعه

استاد: ادله احتیاط وارد می شود. خب بله من هم همین را عرض می کنم ادله احتیاط از نقطه نظر [کثرت] بر این «الناس فی سعه» ترجیح دارد یعنی آن اغلبیتش، اما شما می توانید بگویید که ادله احتیاط مواردش عام است «الناس فی سعه» هم اطلاق است، اطلاق مثل عام می ماند یعنی «الناس فی سعه» در شبهات حکمیه و شبهات تحریمیه هم همین طور است لذا اصلاً بین اینها تباین کلی به وجود می آید علی‌ای حال آن از نقطه نظر کمیّت و کیفیت بر این ترجیح دارد. این یک مسئله است.

ظن آور بودن روایات آحاد نه علم به حکم

واقعی

مطلب دوم که اشکال بسیار مهم است این است که اگر منظور حکم واقعی باشد و همان طوری که قبلاً عرض کردم اغلب احکامی که ما داریم اینها اغلب احکامش از روایات آحاد هستند. چطور شما علم به حکم واقعی از روایات و آحاد پیدا می کنید؟!

روایات آحاد ظن آور هستند و ظن به حکم واقعی می آورند نه اینکه علم به حکم واقعی بیاورند. مگر اینکه شما در اینجا بگویید: وثاقت مورد نظر در روایات آحاد حکم علم را دارند؛ تنزیلاً حکم علم دارند پس عمل به این روایت در واقع عمل به چیست؟ در واقع اطلاع بر واقع است که **أَنِّي لَنَا بِإِثْبَاتِ ذَلِكَ**. ما در لسان ائمه علیهم السّلام یک علم را به معنای وثاقت نمی دانیم بلکه علم را به معنای آشکار و روشن شدن می دانیم. آن شخصی که فرض کنید می داند راوی صحیحی است هزارتا نسبت اشتباه می دهد که روایتش از باب تنزیل و از باب تعبد به آن روایت عمل می شود اما این دلیل نمی شود بر اینکه اطلاع بر این حکم را اطلاع بر حکم واقعی بدانیم، نه این حکم، حکم ظاهری می شود. پس اگر ما بدانیم «**الناس في سعة**» در صورتی است که حکم واقع مجهول باشد، ما در کثیری از این روایات در اینجا باید که عمل به روایات نکنیم و در سعه باشیم **و لم يقل به أحد**. این یک مطلب بود.

برفرض که روایات از باب طریقت و وثاقت حکم به علم باشد، در جریان اصول عملیه در چیزی

که قطعاً همه می گویند که عمل به حکم ظاهر است در اینجا چه می گوید؟! در جریان استصحاب نجاست در ثوبی که قبلاً [نجس] بوده است، در جریان استصحاب طهارت، در جریان استصحاب خمریت، در جریان استصحاب هست یا نه؟! در اینجا استصحاب چه می شود پس در تمام این موارد که قطعاً حکم، حکم ظاهری است به مصداق **«الناسُ فی سعةٍ ما لا یعلمون»** به این ادله و جریانات اصول نباید عمل بکنیم و بگوییم که دیگر در سعه هستیم پس بزن و بخور و هر کاری هم می خواهی بکن! چرا؟! چون شما مکلف به حکم ظاهری هستید که دلیل نیست!

اصطلاح حکم واقعی و ظاهری ابداع

فقهاء، نه کلام ائمه

اشکال دیگری که بر این مسئله بر این استدلال مرحوم آخوند وارد است یعنی بر این بیان ایشان وارد است که **«ما لا یعلمون»** را حکم واقعی گرفته است این است که اصلاً در زمان ائمه علیهم السّلام حکم واقعی و ظاهری نداشتیم اینها ساختگی بعد از زمان ائمه علیهم السّلام است که این روایات و این احکام

به دست این آخوندها افتاده است که یکی را حکم ظاهری کردند یکی را حکم واقعی کردند یکی را شأنی کردند یکی را انشایی کردند یکی را فعلی کردند یکی را تنجّس کردند اما در زمان ائمه این چیزها نبود آنچه که در زمان ائمه بود تکلیف بوده است؛ آقا مکلف هستید یا نیستید؟ اصلاً در زمان ائمه حکم واقعی و ظاهری، رتبی و فلان و ترتب و این چیزها اصلاً نبوده است. اینها چیزهایی است که بعد درست کردند. حالا پیغمبر بیاید بگوید: «**الناسُ فی سعةٍ ما لا یعلمون**» منظور حکم الله واقعی در قبال حکم ظاهری است، در قبال شک در تکلیف است. این حرف‌ها نبود یا در زمان امام صادق «**الناسُ فی سعةٍ**» یعنی از نظر تکلیف، تکلیف حالا هر چه می‌خواهد باشد؟ تکلیف، تکلیف واقعی باشد یا تکلیف ظاهری باشد، این فقط ملاک برای عمل است. ملاک برای سعه است. درست شد؟! متوجه شدید؟!!

پس «**فَمَوْسَعٌ عَلَيْكَ**» یعنی نسبت به تکلیف؛ اصل تکلیف؛ حالا تکلیف را شما یا به تواتر حتی تواتر لفظی ثابت کنید یا این تکلیف را به استفاضه

ثابت کنید یا تکلیف را به نص آیه ثابت کنید یا تکلیف را به اخبار ثابت کنید یا به اصول ظاهریه اجرائیه ثابت کنید که استصحاب باشد، اصالة الحل باشد اصالة البرائة باشد یا تکلیف را حتی به حکم عقل ثابت کنید، دیگر فرقی نمی کند.

پس دلیل بر این مطلب این است و دلیل بر این قضیه این است که اگر قرار باشد یک تکلیفی به حکم ظاهری ثابت بشود و شما بر خلاف آن عمل کنید، آیا در سعه هستید یا نیستید؟! نه، روز قیامت خدا یقه شما را می گیرد که چرا به استصحاب عمل نکردید؟ چرا به این جریان حلّ عمل نکردید؟ جریان حرمت عمل نکردید؟ چرا با این ثوبی که قبلاً نجاستش متیقّن بود و الآن مشکوک الطهاره است نماز خواندید و قطع داشته بودید بر اینکه حکم ظاهری شما اجتناب از این ثوب است. اگر شما با این ثوب نماز بخوانید قطعاً صلاة شما باطل است. درست شد؟!!

پس دلیل بر این مسئله این است که اصلاً «الناسُ

فی سعة» را نمی توانیم بگوییم که حکم واقعی مراد

است بلکه «الناسُ فی سعة» من تکلیف حتی يعلم

بتکلیف، تکلیف را بدانند حالا آن تکلیف چه حکم

ظاهر باشد چه حکم واقع باشد اگر این طور باشد

اخباریین که می گویند: ما به واسطه ادله قائل به

وجوب احتیاط هستیم، آیا این وجوب احتیاط، حکم

ظاهر است یا حکم واقع است؟ آقایان می گویند:

حکم ظاهر است، اگر حکم ظاهر باشد دیگر این

روایت نمی تواند با آن معارضه بکند. دیگر بر روایت

سعه غلبه پیدا می کنند. اگر منظور از «الناسُ فی

سعة ما لا یعلمون» حکم ظاهر باشد و اخباریین

می گویند: ما علم داریم بر اینکه عمل به ادله احتیاط

واجب است چه اینکه بگوییم: احتیاط حکم واقعی

است، چه اینکه بگوییم: احتیاط حکم ظاهری است،

چه اینکه بگوییم: احتیاط - همان طور که بعضی ها

جواب اشکال داده اند - حکم نفسی است، چه اینکه

بگوییم: احتیاط طریق به واقع است یا طریق به ظاهر

است. در هر دو صورت بالأخره تکلیف ظاهری

عمل به احتیاط می شود. این بر فرض اینکه ما احتیاط

را علم آور بدانیم. ادله احتیاط برای اثبات موقعیت و

شأنیت خودشان تام باشند، اگر این طور باشد، این

تکلیف می‌شود ظاهر و «الناسُ فی سعةٍ ما لا

یَعْلَمون» حکومت پیدا می‌کند بلکه مورد پیدا

می‌کند، چون «ما لا یَعْلَمون» تکلیف را می‌گوید

به علم تکلیف، نه علم واقع سواءً کان تکلیف،

تکلیف ظاهری باشد یا تکلیف، تکلیف واقعی باشد.

تلمیذ: بعضی‌ها اشکال کرده‌اند که موجب

لغویت صدور این روایت می‌شود.

استاد: نه، حالا إن شاء الله جلسه بعد عرض

می‌کنیم.

اللهم صل علی محمد و آل محمد